

بودا

من تاریخ‌دان نیستم، اما بر تاقچه‌ی اتاقم یک رز سفید هست که همیشه به سوی مجسمه‌ی کوچک بودا خم شده است. من درباره‌ی بودا چیزی نمی‌دانم، فقط آفتاب که برمی‌آید می‌بینم رز سفید به سوی مجسمه سر خم کرده. شاید در قفسه‌های کتاب‌خانه‌ام کتابی درباره‌ی بودا باشد ... اما به راستی هیچ علاقه‌ای به بودا ندارم. تنها مسأله‌ی مهم بودا «نیروانا»ست. اما نه ... به راستی «سیدارتا» مهم‌تر است. «سیدارتا» مهم‌تر از سعادت ابدی‌ست. افسانه حکایت می‌کند «سیدارتا» پیری را می‌بیند، بعد جذام و در شرق مرگ را. سر آخر وقتی در روز چهارم از خانه بیرون آمده مرتاض را می‌بیند. می‌پرسد کیست؟ «او مرتاض است. مردی که از همه چیز چشم پوشیده. او در پی سعادت است.» افسانه اضافه می‌کند «سیدارتا» بر بستر «یا شودارا»ی خفته «راهولا» را در آغوش می‌کشد. می‌خواهد بر گونه‌ی زن بوسه بزند. افسانه می‌گوید: او چنین نمی‌کند. بودا می‌گوید: غم‌انگیزترین درد نبودن با کسانی‌ست که دوست‌شان داریم. من چیزی نمی‌دانم. هر صبح، وقتی خورشید طلوع می‌کند و آن‌گاه که گل رز سفید به سوی مجسمه سر خم کرده است، مجسمه را نگاه می‌کنم و بودا را به یاد می‌آورم که در پارک گوزن بنارس اولین موعظه‌اش را ایراد می‌کند و من حس می‌کنم لب‌هایم گشوده می‌شود.

«سذارتا» زنش را بوسیده است. «سیدارتا» یا «گاتوما» یا هر اسم دیگری که دارد، زنش را بوسیده است. من تاریخ‌دان نیستم، اما «سیدارتا» فکر کرد زنش را بوسیده است. بودا دانست همه چیز خیالی‌ست. افسانه روایت می‌کند «سیدارتا» پس از تفکر زیر درخت انجیر مقدس دریافت که بوداست ... او به «نیروانا» رسیده بود. اما من هیچ علاقه‌ای به بودا ندارم. تنها یک مجسمه‌ی کوچک مشکی بر تاقچه‌ی اتاقم، که چون آفتاب برمی‌آید رز سفید به سوی سر خم کرده است.

اعتقاد ایرانیان باستان،

... مهر هرمزد «روح زنده» پرتویی از روح خویش را چونان بارقه‌ای در انسان دمید و او را در جهان رها کرد. جهانی که چندان با انسان سر سازگاری نداشت و انسانی که سرگشته و درمانده در جهان ناسازگار تنها ماند، پس به قصه رو آورد. آن‌گاه گروهی در شب‌های تاریک و توفانی کنار آتش نشستند و به قصه‌گویی پرداختند. نخستین نفر گفت: "بگذارید برایتان قصه‌ای بگویم. شبی تاریک و توفانی گروهی دور آتش نشسته بودند." دومین نفر گفت: "بگذارید برایتان قصه‌ای بگویم. شبی تاریک و توفانی گروهی دور آتش...."

دین زرتشت

کوشش، فهم و علاقه‌ی جوانان ایرانی به گذشته‌ی خود و نگرش به تاریخ و زمینه سازی برای دریافت بینشی مردمی و جدید در جهان امروز مخصوصاً در تفکر جوانان هر ملتی که در هر عصری مشتاق به یادگیری سنت و فرهنگی هستند که پدران آنان هزاران سال در آن بسر برده‌اند، برایم بسیار جالب توجه و زیبا است.

از یک نظر می‌توان گفت فرهنگ و جهانی که ایرانیان، پیش از پذیرفتن دین اسلام داشتند با آنچه نصیب آنها شد کلاً تفاوت دارد. در این خصوص، ادیان سامی یهودی، مسیحی و اسلام با یکدیگر مشابه هستند، اما دین زرتشتی با اینکه جزو ادیان یکتاپرستی است، بیشتر با تفکر و ساختار دیگری به ما شناسانده شده است.

به هر حال، انسان همیشه نسبت به عصر پیش از خود گرایشی کلان و شیفته‌وار داشته است تا نسبت به عصری که در آن می‌زیسته است.

دینی که صدها سال بعد از ظهور زرتشت به نام زرتشتیگری شناخته شد، بیشتر دینی منزوی در خود بوده که به دست مغان و دستوره‌ای زرتشتی اداره می‌شد. به این دلیل است که در دوران ساسانیان تحول و انقلاب جدیدی را در دین زرتشتی مشاهده می‌کنیم. در این زمان این دین از حالت انزوای خود در آمده، به صورت دینی فرهنگی و مکتوب بازآفریده می‌شود. با در نظر داشتن خصوصیات عصر تاریخی و یا مردم‌سالاری‌ای که اسلام در آن بوجود آمد، باز می‌توان شاهد آن بود که اسلام در اصل خود و از بسیاری لحاظ، مردمی‌تر و دینی فرهنگی‌تر از زرتشتیگری بوده است. به همین دلیل، زرتشتیگری در حیطه‌ی عام و مردمی ایران دینی از یاد رفته بوده، به‌درستی نتوانست در هیچ دورانی در تمامی سرزمینهای ایرانی ریشه بدواند. حتی پذیرش دین زرتشتی، چنانکه آنرا در هندوستان امروز می‌بینیم، تنها به خود اقوام زرتشتی تعلق دارد و ورود به آن برای دیگران ممنوع است. در عصر هخامنشیان، نامی از زرتشت در اختیار تاریخ‌دانان نیست، اما اهورا مزدا وجود خود را در سنگ‌نبشته‌های تخت جمشید و بیستون عرضه می‌کند. درباره‌ی زمان زندگی زرتشت، اختلافات و نظریه‌ها و پژوهشهای گسترده‌ای وجود دارد. در این رابطه، وجود فیزیکی او از ده هزار تا هزار و ششصد سال پیش از میلاد و حتی همزمان با عصر پیدایش بودا فرض شده است. به نظر من، بهترین و جوابگوترین این فرضیه‌ها برای نشان دادن وجود زرتشت همان توضیحی است که گشتاسپ (پدر داریوش یکم در بیستون و نه در «شاهنامه») را نخستین شخصی می‌داند که دین زرتشت را پذیرفته و گسترش داده است.

در این گفتار، برای ما تفاوتی ندارد که زرتشت در چه عصری زندگی می‌کرده و یا حتی اینکه درباره‌ی وجود جسمی او همانند عیسی مسیح شک کنیم. با دید علمی، هیچ اثر تاریخی‌ای از هر دوی آنها نمانده است. اما سعی ما بیشتر بر آن است که با تکیه به دین زرتشتیگری، تفکر، شناخت و خردگرایی ادیان را بررسی کنیم.

جهان بینی ادیان، هبوط روح در ماده و چگونگی مسائل باطنی از نخستین نکاتی که در رابطه با بینش ادیان باید در نظر داشت آن است که چگونه روح و قدرتهای آسمانی و الهی در انسان، ماده و یا جهان هبوط می‌کنند. این فرود آمدن روح در ماده در نخستین ادیان بزرگ بشری بدون هیچ مشکلی اتفاق می‌افتاد. اما در ادیان موعودگرایی مانند زرتشتیگری، بودیسم و مسیحیت این مسئله با دید منفی‌ای وجود خود را در گیتی نشان داده است. در اینجا، تنها راه صحیح انسان در زندگی، برگشت به عصر طلایی و دوری از شهوت جسمانی است. در قسمت بعدی به این مسئله اشاره‌ی بیشتری می‌کنیم.

البته هبوط روح در ماده بینش و الگویی است از پیش طرح‌شده و ساختمانی است که در هوشمندی و تکامل بشری ریشه دوانده است. این تفکر در مغز انسان چنان اثری می‌گذارد که می‌توان آن را در تمامی تئوریهای علمی هم مشاهده کرد.

مثلاً بروز روح در ماده در اصطلاح پزشکی و یا عصب‌شناسی همان «جهان مفهوم دار شده‌ایست که هدف آن حیات است». فیزیکدانهای کلاسیک همچنان «انرژی را توان به انجام رساندن کار» تعریف می‌کنند. جهان بینی مذهبی و نظریه‌ی فیزیک کوانتوم هم به ترتیب روح و واقعیت مفهوم‌دار را «تمایل به بودن و زیستن» تعریف می‌کنند. در بینش مذهبی، مسئله‌ی «هبوط روح در انسان و وحدت آن دو» مورد نشان است. فیزیک کوانتوم در اندازه‌گیری حرکت موجی که عقربه‌ای را به نوسان در می‌آورد «بودن قدرتی» را تصریح می‌کند.

مفهوم‌دار کردن و یا معنی دادن به عکس‌العملهای روحی- الهی و انرژی- گرمایی در مذهب و علم دوباره با توضیحاتی روبرو هستند که مغز انسان باید گنجایش پذیرفتن و به کار بردن آن را داشته باشد. در غیر این صورت، تئوریه‌ها و اعتقادات، قابل پذیرش نیستند و به زودی از یاد خواهند رفت.

با دیدی خردگرایانه، می‌توان مثال خوبی داشت از هبوط روح در ماده در سه پیام اساسی دین زرتشتی:

۱. پندار نیک ۲. گفتار نیک ۳. کردار نیک

این سه پیام، جهان بینی فرود آمدن روح در ماده را از بالا به پایین تأویل می‌کند؛ با توجه به اینکه پندار نیک به قدرتهای الهی نزدیک‌تر است تا کردار نیک، که زاویه‌ی عملی همان روح است. در این سه پیام، فرود آمدن و یا هبوط روح را در پندار به سمت

گفتار و یا تأویل کردن آن پندار نیک مشاهده کرده و در مرحله‌ی آخر در انجام دادن کار و یا «کردار نیکی» که از «پندار نیک» در «گفتار نیک» تأویل شده است می‌توان مشاهده کرد. ترتیب این سه پیام را می‌توان به صورت دیگری هم توضیح داد. مثلاً در اعضای بدن انسان:

۱. مغز انسان (پندار) ۲. زبان انسان (گفتار) ۳. دست انسان (کردار)

و یا با مثال ادبی پیچیده‌تری که به این شکل در می‌آید:

۱. نویسنده (پندار و اندیشه) ۲. نوشتار (نظریه) ۳. نوشتن (عمل)

به این دلیل، هر آفرینشی که از این سه مرحله عبور کند و به صورت واقعه‌ای در جهان پدیدار شود از کارهایی است که بزرگان تفکر کاملاً با آن آشنایی دارند. اما از پندار به کردار رسیدن راه پیچیده‌ای است که می‌توان آن را در اساطیر با گذر از هفت‌خوان‌ها تشبیه کرد. هر اندازه از بالا به پایین و یا به «کردار» نزدیک‌تر بشویم، انجام دادن ایده و یا «پندار» سخت‌تر شده و انرژی کلان فیزیکی بیشتری را می‌طلبد. چنانچه توماس آلوآ ادیسون آن را توصیف می‌کند: «نبوغ عبارت از نود و نه درصد عرق بدن و یک درصد الهام روح است.»

رسیدن به این ارتباط و تکامل و تعادلی که هبوط روح را در ماده توصیف می‌کند، پوییدن خردی است بسیار کلیدی که انسان باید در زندگی دنیوی خود به آن مسیر هدایت گردد و آن را بیابد. همان‌گونه که آن را در سه پیام بالا بصورت واژه‌ی «نیک» مشاهده می‌کنیم.

فیلسوفان در رابطه با هرمنوتیک یا علم تأویل و کلام، جهان را در «زبان» توصیف کرده‌اند و حتی اندیشه و پندار را در زبان گنجانیده‌اند، اما در اینجا می‌توانیم مثال دیگری را در این سه پیام خردگرای دین زرتشتیگری بیاوریم:

۱. ماورای زبان (احساسات و ناگفتنی‌ها؛ ارواح؛ خدایان و قدرتهای ماورای طبیعی)

۲. علم تأویل و کلام (تئوری، تکنیک و ساختار)

۳. کار (انجام کار به زور ماهیچه)

پس، اگر ایجاد همگرایی زبانی موجب آن شده است که جهان و واقعیت انسان در جوامع فرهنگی تا ۹۹/۹۹٪ در زبانش توصیف گشته و بوجود آید، نباید کوچک‌ترین درصدی را که در راستای ماورای زبان است از یاد برد. هر چند که در اینجا و دقیقاً به دلیل محدودیتهای زبانی دوباره به تناقضهای گفتاری بر می‌خوریم:

«کار فهم و تأویل همواره با معنا باقی می‌ماند. این نمایانگر همگانیت برتری است که خرد با آن فراتر از محدودیتهای هر زبان مفروضی قرار می‌گیرد. تجربه‌ی هرمنوتیکی اصلاحیه‌ای است که به اعتبار آن خرد اندیشیده از زندان زبان می‌گریزد، اما این تجربه هم به نوبه‌ی خود در زبان شکل گرفته است!»

هبوط کردن روح در ماده یکی از مدارهای مرکزی و پراهمیت‌ترین اندیشه‌ی ادیان است که باید با آن آشنایی فراوان داشت. حال باید دید که چگونه این اندیشه توسعه می‌یابد و با رشد فرهنگی در یک تفکر، ساخته و پرداخته می‌شود.

شک مذهبی در گیتی - ثنویت و دوگانه‌گرایی - زرتشت و بودا، عیسی و مانی

در فرهنگ بابل و در گسترش تفکر مذهبی انسان، نخستین نبرد بین نیروهای مادی و الهی را که در پارسیسم به اوج خود رسید مشاهده می‌کنیم. همان‌گونه که در بالا اشاره شد، جهان‌بینی ادیان پیش از این بینش نوین، هبوط روح در ماده را بدون هیچ مشکلی انجام‌شدنی می‌دانست. اما با شکی که در تفکر انسان بوجود می‌آید، شاهد نبردی می‌شویم که بین قدرتهای اهریمنی و اورمزدی رخ می‌دهد. ردپایی که آن را در دین مسیحیت و تفکر مانی به صورت آشکار مشاهده می‌کنیم، از همین تفکر نشأت گرفته و مسیح و بودا نیز از پیروان خویش می‌خواهند تا از روزی دنیا دوری کرده، در این جنگ، علیه شیطان و گناهان این‌جهانی شرکت کرده، به طرف وحدت الهی و یا نیروانا دست یابند.

بالاخره جدایی بین روح و جسم دقیقاً اصطلاحی را که «روح در جسم زندانی است» بوجود می‌آورد. این دوگانه‌گرایی و ثنویتِ تفکر، بینش مذهبی انسان را عوض می‌کند و او از این به بعد با دید اندوهگینی به زندگی‌ای که منشأ اتحاد روح و ماده، روان و جسم بوده، می‌نگرد.

در پارسیسم و یا دین زرتشتیگری «نبرد جهانی» با «ناجی موعود» و یا نجات‌دهنده‌ای (همان معنای واژه مسیح) روبرو است که انسان را از دردِ مادی این‌جهانی نجات دهد. نفوذ این افکار را در دین یهود، مسیح، مانی و بعد ها اسلام مشاهده می‌کنیم. ادیانی که نفوذ و تفکر پیدایش یک ناجی کمتر در آنها ریشه دوانده است، مهدی و ناجی را پس از حکومت هزاران سالانه‌ای می‌بینند که در آخرت بوجود می‌آید، اما در دین زرتشت، که با اندیشه‌ی جوامع و انقلاب کشاورزی روبرو است، آفرینش نوین و ظهور ناجی را با مراسم جشن نوروز باستانی ادغام شده می‌بینیم، که هر ساله تجدید می‌شود. همچنین می‌توان در کتاب بندهش گاهشماری و معاد شناسی ۹۰۰۰ یا ۱۲۰۰۰ ساله‌ی دین زرتشتیگری را با اسطوره‌ی نوین جهان علمی امروز تشبیه کرد؛ جهانی

که پس از سکوتی بی‌کران با انفجار بزرگ (Big Bang) آغاز گشته و رستاخیز، آن روزی است که بالاخره ستاره‌ی خورشید سرد می‌شود و کره زمین را در مدار خورشیدی خود از بین می‌برد.

نام مسیح در میان پارسیان «سوشیانت» است (و بعدها با میترا تشبیه می‌گردد) که بیشتر با زرتشت شباهت دارد. با ظهور او، رستاخیز و آفرینش جهانی نو بوجود می‌آید. در اینجا ادغام شدن روح در ماده به صورت همان جنگ بین اورمزد و اهریمن است که در نبرد آخرین به پیروزی قدرتهای خوب اتمام می‌پذیرد.

اهورا مزدا، پدر قدرتهای دوقلوی اسپنتا ماینیو (روح مقدس) و انگرا ماینیو (اهریمن، شیطان و مار) است. در این میان، دیوها که خدایان پیشین پارسیان بودند، در اسطوره‌ی نوین به روحها و قدرتهای پلید تبدیل می‌شوند؛ روندی که در تمامی اساطیر ملل در هنگام دگرگون شدن فرهنگی کهنسال به فرهنگ نوین رخ می‌دهد. برای دوری از این قدرتهای پلید، یکی از کتابهای دین زرتشتیگری که از تعداد ۲۱ نسک اصلی کتاب مقدس زرتشتیان برای ما باقی مانده است همان کتاب «وندیداد» است که معنی آن به «قانون ضد دیو» برگردانده شده و از جمله در آن داستان آفرینش دنیای نوین، طریقه‌ی پاک نگهداری از جسم و آبها و دوری کردن از اهریمنان مکتوب شده است.

در ادیان هندو، نخست آشورها، که قدرتهای آشوبگرایانه‌ای بودند، حکومت می‌کردند، اما دیوها در مقابل آنها پیروز می‌شوند و جهان بوجود می‌آید. فرشته‌هایی که در دین مسیحیت هبوط و سقوط می‌کنند، برعکس نقش آشورها را می‌گیرند؛ و از این به بعد میان فرشته‌ها، صدرالملائک، امیران و پادشاهان تفاوت بوجود می‌آید. امیران، نگهبانان قدرتهای انسانی هستند و برای نگهداری از گیتی با خدایان لجوج در حال نبردند. در پاداش کسانی که به این نگهبانان پناه نمی‌آورند، وحدتی تعالی و تقدسی فراسویانه در کنار «ارباب ارواح» (اهورا مزدا) در نظر گرفته شده است که بعدها با «اسپنتا ماینیو» (یا روح مقدس) و «پسر بشر» همان تثلیث مسیحیان را بوجود می‌آورد که در پدر، پسر و روح‌القدس مشاهده می‌کنیم.

آتش در زرتشتیگری همان روح لجوج و خودسری است گرفته و مهارشده از آذرخش آسمانی که در آتشکده‌ها نگهداری شده و به صورت روان می‌سوزد.

تمامی این افکار در جوامع فرهنگی به صورت دو نوع خود را نشان می‌دهند. نخست، آنانی که موجودیت فیزیکی و جهان گیتی

را با قید و شرطهایی که قانون و قدرتهای الهی برای انسان آماده کرده‌اند می‌پذیرند؛ مثلاً در هنگامه‌ی رشد فرهنگی دین

زرتشتیگری و اسلام. دوم، تفکری است که زیستن در جهان مادی را نفی کرده و تنها توحید و برگشت روح و انسان را به مبدأ

خود صحیح می‌داند؛ همانند دین بودا و دوران نخستین دین مسیحیت. در ادیان مختلف، آفرینش جهان اگر منفی دیده شود، به صورت لغزش خدا شناخته شده و اگر مثبت و خوب باشد، به صورت عظمت و بخشش او استخراج می‌شود. در نتیجه، اوستا و یا زرتشتیگری را باید در ادیان موعودگرا و ریشه‌های دین مسیحیت، دین یهودی (کتاب دانیال نبی و خنوخ)، هندو و بودیسم، میترا و خورشید جست. جدا از این شناخت و کوشش اجتناب‌ناپذیر، مشکل می‌توان کلید فهم را دریافت و به این موارد پیچیده و پایه‌ای پی برد. اما آنکه شاه کلید را دریابد، تمامی درها بر روی او باز می‌شود. درباره‌ی پیامبرانی مانند بودا، زرتشت و عیسی، تاریخها و افسانه‌های بسیاری در دست است. هر کدام از آنها شاخه‌ای هستند از حوادثی که در تکامل تفکر مذهبی و به طور کلی در جهان‌بینی انسان رخ داده است و می‌توان گفت که همگی از یک درخت تنومند نشأت گرفته‌اند.

شک و پرسشی که در اندیشه و پندار انسان بوجود می‌آید و ما در بالا به آن اشاره کرده‌ایم، به صورت فراوانی در اشعار ادبیات فارسی دیده می‌شود، که جایگاه ویژه‌ای دارند. در این افکار هنوز اینکه انسان کیست؟ از کجا آمده؟ چرا آمده؟ و به کجا می‌رود؟ بارها و بارها به پرسش کشیده شده است. تنها راه نجات از این زندگی مبهم و سرگشته در جهان، سنت و تکنیک عرفانی حفظ شده‌ایست که در تمامی ادیان، وجود خود را نگاه داشته و بر خلاف مذاهب (کتابی) دگم شده، خواستار اتحاد روح و ماده است تا ثنویت جهانی را از میان بردارد. حتماً در جای دیگری به بررسی آن خواهیم پرداخت.